

پرچم‌های عزاداری

نصب می‌کنند.

تلاش بچه‌ها به ثمر می‌نشیند، نگاه‌ها که به هم دوخته می‌شود اشک در چشمان همه حلقه می‌زند، اشک شوق اشک، توفیق عزاداری.

نزدیک غروب حاج قاسم کرمانی خدا بیامرز - پیر پرچم‌دار گردان - بیرق سیاهی را بر دوش می‌گیرد و بر بلندی می‌رود، دست به زیر محاسن سفیدش می‌برد و سه بار فریاد می‌زند: یا حسین...

بعد هم با صدایی رسا خطاب برمی‌آورد: هر که دارد هوس کربلا بسم الله... هر که دارد به لیش جام بلا بسم الله.

صدای حاج قاسم برای بچه‌ها آشناست که همه زیر پرچم او جمع می‌شوند. حاج قاسم بچه‌ها را که می‌بیند، می‌زند زیر گریه و دایم می‌گوید: «حبیبی یا حسین، حبیبی یا حسین»

تقریباً همه بچه‌های گردان و بعضی از بچه‌های گردان‌های دیگر می‌آیند. ذکر نوحه می‌گیرند، کوچه باز می‌کنند به طرف حسینییه راه می‌رفتند. با همین ذکر و نوحه و عزاداری وارد حسینییه می‌شوند. دقایقی به همین منوال می‌گذرد. ناگاه حاج آقا دریا باری (۲) از راه می‌رسد. تازه از قم می‌آید. سید مثل همیشه سر بزن‌گاه خودش را رسانده است جبهه. خستگی راه از سر و رویش می‌بارد. ولی او هیچ اعتنایی به این مسائل نمی‌کند. از همان اوایل جنگ، روزهایی که بچه‌ها در آبادان و منطقه کوت شیخ حضور می‌یابند، او هم حضوری گرم و صمیمی با بچه‌ها دارد، از همان روزها امتحانش را خوب پس می‌دهد. با این که سال‌ها در حوزه علمیه قم تلاش علمی کرده است ولی همیشه خود را خادم بچه‌ها می‌داند و به همین خاطر است که مهر و محبتش بر دل‌ها می‌نشیند.

حاج آقا دقایقی پس از ورود موفق به آرام کردن بچه‌ها می‌شود. بغض گلویش را می‌فشرد و اجازه سخن گفتن را به او نمی‌دهد. صحنه‌های عجیبی است، آه و ناله بچه‌ها به سمت و سوی آسمان، بلند است. صدای حاج آقا در همه جا می‌پیچد: «حسین جان! درست است که از راه رسیده و خسته‌ام، ولی به خورده قسم خسته‌تر از تو و سفیر تو جناب مسلم بن عقیل سراغ ندارم...» بعد شروع می‌کند به روضه حضرت مسلم خواندن. و این بچه‌ها هستند که خود را روی خاک‌ها می‌اندازند و بی تابانه اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند. تا آنجا که صدای «حاج آقا» در میان ناله و ضجه بچه‌ها گم می‌شود...

بچه‌های گردان عشق عجیبی به سیدالشهدا (ع) از خود نشان می‌دهند. صدای زنگ قافله به گوش می‌رسد و خبر از آمدن «محرم» می‌دهد و غبار غم و اندوه را بر دل‌ها می‌نشانند. نام حسین (ع) سرآمد همه خوبی‌ها و کربلا قبله دل‌هاست.

همه با ذکر یا حسین و زیارت عاشورای او هر صبح را آغاز می‌کنند و به یاد و آرزوی کربلای او سر بر بالین می‌گذارند. من این عشق و علاقه، اخلاص و ارادت را حتی در آن ایام که در کنار ضریح شش گوشه آقا پودم از زائرین حرم مولا ندیدم.

وقتی که همه چیز به نام سیدالشهدا (ع) عجین و عباس حاجی زاده نام گردان را به نام مبارک آقا می‌خواند، خیلی‌ها می‌زنند زیر گریه و بغض گلو را با نام سیدالشهدا (ع) می‌شکنند. هر مسؤولیتی را که به هر کسی می‌سپارند، بی آن که تعللی کند، زود می‌پذیرد. دیری نمی‌پاید که گردان به شکل مطلوبی سازماندهی می‌شود. بچه‌ها به احترام لقب مبارک سیدالشهدا تسلیم محض می‌شوند. اصلاً آمده‌اند برای انجام تکلیف و چه سعادتی بالاتر از این که در گردان آقا سیدالشهدا (ع) باشند.

از این پس هر عملیاتی که لشکر در آن مأموریت می‌یابد شکستن خط دشمن به همین بچه‌های گردان سپرده می‌شود و بعد از آن گردان‌های دیگر وارد عمل می‌شوند. توی لشکر، بچه‌های گردان سیدالشهدا (ع) اجر و قرب خاصی دارند و هم آنان هستند که در همه کارها از همه سبقت و پیشی می‌گیرند. حالا هم که پس از چند عملیات، بچه‌ها برای عملیات والفجر ۴ آماده می‌شوند. یکی دو روز پیش تر هم به اول محرم باقی نمانده است، اجرای برنامه عزاداری از شاعران مسلم گردان است. اما این بار نه از مداح خبری است و نه حسینیهای وجود دارد که بتوان در آن به عزاداری پرداخت. روحانی گردان که نفس گرم و گیرایی داشت، دچار بیماری می‌شود، به بیمارستان منتقل و در آنجا بستری می‌گردد. مقر لشکر هم گاه و بیگاه زیر آتش شدید دشمن قرار می‌گیرد تا آنجا که عده‌ای از بچه‌ها مجروح می‌شوند. بچه‌ها مانده‌اند تا چه کنند، بعضی زانوی غم در بغل گرفته‌اند و گریه می‌کنند، حوصله هیچ کاری را ندارند. بعضی هم در تکاپو و تدارک برنامه عزاداری هستند. انگار در دل همه عزاداری برپا شده است. امیر توکلی (۱) عده‌ای از بچه‌ها را در زیر یکی از خیمه‌ها جمع می‌کند و می‌گوید: «فردا، شب اول محرم است. باید برنامه عزاداری داشته باشیم، درست است که روحانی و مداح و حسینییه نداریم... باید فکری کنیم. ما نمی‌توانیم به خاطر این بهانه‌ها دست روی دست بگذاریم و عزاداری نکنیم. ما برو بچه‌های هیأتی هستیم و هرطور که شده خیمه عزاداری را بر پا خواهیم کرد.» امیر پیشنهاد ایجاد حسینییه‌ای را می‌دهد.

امروز صبح خیلی از بچه‌ها دست به هم می‌دهند و محوطه وسط مقر را مسطح و زمینی را آماده می‌کنند و اطراف آن را خاکریز می‌زنند. بعد هم در کنار آن تابلویی را نصب می‌کنند که با خط زیبا روی آن نوشته است: **حسینییه سیدالشهدا (ع)**. بعد هم کتیبه‌ها و پرچم‌های مشکی را که نشانی از فرارسیدن موسم عزاست، در اطراف

۱. در عملیات والفجر ۴ به شهادت می‌رسد.
۲. بعد از عملیات به شهادت می‌رسد.

پی‌نوشت

